

«این چیزی است که طبقه حاکم ما تصمیم گرفته عادی باشد»: یاد آرون بوشنل

در ۲۵ فوریه ۲۰۲۴، یک خلبان ۲۵ ساله نیروی هوایی آمریکا به نام آرون بوشنل آرام به سمت دروازه‌های سفارت اسرائیل در واشنگتن دی سی قدم برداشت. با لباس نظامی‌اش، آرام به یک پخش زنده گفت:

«من عضو فعال نیروی هوایی ایالات متحده هستم و دیگر در نسل‌کشی شریک نخواهم بود. در شرف انجام یک عمل اعتراضی افراطی هستم، اما در مقایسه با آنچه مردم در فلسطین از دست مستعمران خود تجربه کرده‌اند، اصلاً افراطی نیست. این چیزی است که طبقه حاکم ما تصمیم گرفته عادی باشد.»

لحظاتی بعد، خودش را به آتش کشید. در حالی که شعله‌ها او را می‌بلعیدند، بارها فریاد زد: «فلسطین را آزاد کنید!»

آرون بوشنل چند ساعت بعد درگذشت. بدنش از بین رفت، اما کلماتش گفتگویی جهانی در مورد وجدان، همدستی و هزینه سکوت اخلاقی برانگیخت.

شهیدی برای وجدان

نامیدن آرون بوشنل به عنوان شهید یعنی به رسمیت شناختن اینکه او برای حقیقتی جان باخت که دیگر نمی‌توانست انکار کند. عمل او از ناامیدی زاده نشده بود، بلکه از اعتقاد — ردّ رادیکالی برای زندگی در ریاکاری اخلاقی که اطرافش می‌دید.

بوشنل ماشین قدرت را می‌فهمید. به عنوان یک سرباز وظیفه، دیده بود که چگونه اطاعت و بوروکراسی جنگ‌های دور را حفظ می‌کنند، چگونه رنج غیرنظامیان به آمار تقلیل می‌یابد، و چگونه سیستم‌ها با زبانی مثل «امنیت ملی» و «خسارت جانبی» خشونت را پاکسازی می‌کنند.

اما سربچی او نه تنها عمومی بود؛ بلکه به طرز دلخراشی شخصی هم بود. پیش از مرگ، تمام پس‌انداز زندگی‌اش را به صندوق امداد کودکان فلسطین اهدا کرد، سازمانی که مراقبت پزشکی و کمک به قربانیان جوان جنگ ارائه می‌دهد. همچنین برای همسایه‌اش ترتیب داد که از گربه محبوبش مراقبت کند، و تضمین کرد که حتی در عمل اعتراضی نهایی‌اش، شفقت هر تصمیمش را هدایت می‌کند.

چنین ژست‌هایی نشان می‌دهد که اعتراض او ردّ زندگی نبود، بلکه دفاع از آن بود.

در روزهای پیش از مرگش، آنلاین نوشت:

«بسیاری از ما دوست داریم از خود بپرسیم: «اگر در دوران برده‌داری زنده بودم چه می‌کردم؟ یا در جنوب جیم کرو؟ یا آپارتاید؟ اگر کشورم نسل‌کشی می‌کرد چه می‌کردم؟» پاسخ این است: داری انجامش می‌دهی. همین حالا.»

این بیانیه هم اعتراف بود و هم چالش — آینه‌ای که جلوی جامعه‌ای گرفته شد که به بینش اخلاقی پسینی افتخار می‌کند در حالی که با جنایات معاصر مدارا می‌کند.

عادی‌سازی غیرقابل تصور

هشدار هولناک بوشنل — «این چیزی است که طبقه حاکم ما تصمیم گرفته عادی باشد» — اغراق نبود. تشخیص بود. او جهانی را می‌دید که در آن نابودی محله‌های کامل در غزه، گرسنگی غیرنظامیان و کشتن کودکان با زبان سیاست و دفاع توجیه می‌شود.

برای او، وحشت نه تنها خود خشونت بود، بلکه چقدر آسان آن خشونت توجیه می‌شد. وقتی دولت‌ها حقوق بشر را بدون مجازات نقض می‌کنند، و وقتی عموم آن را به عنوان نویز پس‌زمینه ژئوپلیتیک می‌پذیرند، آنگاه جنایت واقعاً عادی شده است.

عمل بوشنل ردّ پذیرش آن عادی جدید بود. آتش او اعلام کرد: «نه، این نمی‌تواند عادی باشد.»

فروپاشی اقتدار حقوق بین‌الملل

در قلب اعتراض بوشنل نه تنها همدلی با غزه بود، بلکه ترس برای آینده بشریت. وقتی هنجارهای حقوق بین‌الملل — علیه مجازات جمعی، هدف‌گیری غیرنظامیان یا گرسنگی به عنوان جنگ‌افزار — بدون عواقب شکسته می‌شوند، سابقه جهانی را به فروپاشی دعوت می‌کند.

به نظر می‌رسید او می‌فهمد که فرسایش پاسخگویی در یک درگیری، هر ملتی را پس از آن تهدید می‌کند. وقتی قانون انتخابی می‌شود، وقتی عدالت شرطی است، اخلاق خود قابل مذاکره می‌شود. مرگ او بنابراین هم فریاد اخلاقی و هم هشدار نبوی بود: که جهان نمی‌تواند دوام بیاورد اگر قدرت بتواند بدون شرم بکشد.

پژواک وجدان: نسلی از هشدارهای اخلاقی

کلمات بوشنل متعلق به سنت پایدار متفکرانی است که اصرار داشتند شر نه بر نفرت، بلکه بر بی‌تفاوتی رشد می‌کند. تأملات او در طول زمان طنین می‌اندازد — با انسان‌گرایی اینشتین، واقع‌گرایی سیاسی برک و شهادت اخلاقی الی ویزل — هر کدام در دوران خود با پرسش همدستی روبرو می‌شوند.

وقتی بوشنل نوشت:

«بسیاری از ما دوست داریم از خود بپرسیم: «اگر در دوران برده‌داری زنده بودم چه می‌کردم؟ یا در جنوب جیم کرو؟ یا آپارتاید؟ اگر کشورم نسل‌کشی می‌کرد چه می‌کردم؟» پاسخ این است: داری انجامش می‌دهی. همین حالا.»

او به آن نسل می‌پیوست — بینش اخلاقی پسینی تاریخ را به محکومیت حال تبدیل می‌کرد.

اینشتین: هزینه تماشا

نقل قولی که اغلب به آلبرت اینشتین نسبت داده می‌شود، هرچند تأیید نشده، معنای بوشنل را می‌گیرد:

«جهان توسط کسانی که شر می‌کنند نابود نخواهد شد، بلکه توسط کسانی که آن‌ها را تماشا می‌کنند بدون اینکه کاری انجام دهند.»

هر دو مرد تشخیص دادند که شر به ندرت خودش را اعلام می‌کند؛ از طریق استعفا و اطاعت به زندگی روزمره نفوذ می‌کند. بوشنل از تماشاگر بودن سر باز زد. عمل او نفی نهایی انفعال بود — اعلامیه‌ای که سکوت خودش سلاحی در دست قدرتمندان است.

برک: انفعال مرگبار «مردان خوب»

هشدار معروف ادموند برک هنوز طنین می‌اندازد:

«تنها چیزی که برای پیروزی شر لازم است این است که مردان خوب هیچ کاری نکنند.»

پیام بوشنل به آن ایده فوریت جدیدی می‌دهد. «مردان خوب» زمان او شرور نبودند بلکه شهروندان، حرفه‌ای‌ها و سربازانی بودند که آرام سیستم‌های ویرانگر را حفظ می‌کردند. با گفتن «داری انجامش می‌دهی. همین حالا»، بوشنل توهم آرامش‌بخش را که همدستی خنثی است درهم شکست. نیست. مشارکت فعال در آسیب از طریق عدم عمل است.

ویزل: مرگ همدلی

و در کلمات هولناک الی ویزل از سخنرانی نوبل ۱۹۸۶ش:

«متضاد عشق نفرت نیست، بی‌تفاوتی است.»

برای ویزل، بی‌تفاوتی اجازه وجود آشویتس را داد؛ برای بوشنل، بی‌تفاوتی اجازه می‌دهد غزه بسوزد. هر دو مرد دیدند که بزرگ‌ترین خطر نه خشم است، بلکه بی‌حسی اخلاقی که اجازه می‌دهد جنایات در حالی که جهان از طریق صفحه‌نمایش‌ها تماشا می‌کند، رخ دهد.

صدای بوشنل به آن‌ها می‌پیوندد — نه در نظریه، بلکه در شعله.

شهادت از طریق آتش

در طول تاریخ، خودسوزی افراطی‌ترین شکل شهادت بوده — از اعتراض خاموش تیچ کوانگ دوک در سایگون تا راهبان تبتی که برای آزادی خود را به آتش کشیدند. هر عمل فریاد اخلاقی را به زبان جهانی رنج ترجمه می‌کند.

آرون بوشنل به آن نسل شهادت رادیکال پیوست. شعله‌های او نه تنها نماد خشم بودند، بلکه تلاشی برای بیدار کردن وجدان بی‌حس قدرتمندان. او به دنبال نابودی دیگران نبود — فقط یادآوری اینکه زندگی خودش در نام ما نابود می‌شود.

او نه از انتقام، بلکه از رهایی سخن گفت — نه از ناامیدی، بلکه از همبستگی.

بار سنگینی که به جا می‌گذارد

یاد کردن آرون بوشنل یعنی تحمل مسئولیت سنگین. زندگی او می‌طلبد که با همدستی خودمان در سیستم‌هایی که در آن زندگی می‌کنیم روبرو شویم. چند نفر از ما، از آن سوی گور می‌پرسد، همچنان آنچه را که باید وحشت‌زده کند به عنوان «عادی» می‌پذیریم؟

او مانیفست، سازمانی به جا گذاشت — فقط مثال یک انسان که از عادی‌سازی جنایت سر باز زد. امنیت گربه‌اش را تضمین کرد، پس‌اندازش را به کودکان گرفتار در منطقه جنگی داد و به عنوان علامت سؤال زنده به تاریخ قدم گذاشت: تو چه می‌کردی؟

هشدار او، «این چیزی است که طبقه حاکم ما تصمیم گرفته عادی باشد»، نه تنها اتهامی به نخبگان است. آینه‌ای برای همه ماست. زیرا آنچه از بالا عادی می‌شود فقط به این دلیل زنده می‌ماند که از پایین پذیرفته می‌شود.

خاتمه: شعله‌ای که از خاموش شدن سر باز می‌زند

آخرین عمل آرون بوشنل پایان نبود بلکه آغاز — پارگی در پارچه انکار جمعی. مرگ او به ما یادآوری می‌کند که وجدان هنوز وجود دارد، حتی وقتی زیر ماشین امپراتوری دفن شده باشد.

او سربازی بود که انسانیت را بر اطاعت ترجیح داد. مردی بود که حتی امنیت گربه‌اش را تضمین کرد در حالی که خودش به آتش قدم گذاشت. شهروندی بود که از پذیرش اینکه نسل‌کشی هرگز «عادی» شود سر باز زد.

«این چیزی است که طبقه حاکم ما تصمیم گرفته عادی باشد.»

بگذار این کلمات در هر تالار دولتی، هر اتاق خبر و هر خانه آرام طنین بیندازد. آن‌ها نه تنها هشدار او هستند — بلکه قضاوت ما.

یاد کردن آرون بوشنل یعنی ردّ زندگی انگار اعتراضش بیهوده بود. آتش او ما را فرا می‌خواند تا بیدار شویم، عمل کنیم و عادی‌سازی غیرانسانی را پایان دهیم پیش از آنکه همه ما را بلعد.